

# تلویحات

□ علی اکبر رشاد

سرشناسه: رشاد، علی اکبر، ۱۳۳۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تلویحات / علی اکبر رشاد.

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۵۳ ص.

شابک: ISBN: 978 - 964 - 212 - 057 - 4

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: ۱. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹-۱۳۶۸. - شعر.

۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ق.

شناسه افزوده: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س) - معاونت هنری. مؤسسه چاپ و نشر عروج.


رده بندی کنگره: ۸ ت ۲ ش / PIR ۸۰۵۸

رده بندی دیویی: ۶۲ / ۱ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۰۶۶۷۸

کد / م ۲۵۱۵



تَلَوِيحَات 

◆ نویسنده: علی اکبر رشاد

◆ ناشر: چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س))

◆ چاپ اول: ۱۳۸۹

◆ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

◆ قیمت: ۱۳۰۰ تومان

• خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، فروشگاه مرکزی، تلفن: ۶۶۴۰۴۸۷۳ - دورنگار: ۶۶۴۰۰۹۱۵

• خیابان انقلاب، تقاطع حافظ، فروشگاه شماره ۱، تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷

• مراکز پخش: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، فروشگاه شماره ۲، تلفن: ۶۶۹۵۵۷۳۷

• حرم مطهر حضرت امام خمینی(س)، ضلع شمالی، فروشگاه شماره ۳، تلفن: ۵۵۲۰۳۸۰۱

• کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

نشانی الکترونیکی: [pub@imam-khomeini.ir](mailto:pub@imam-khomeini.ir)

باسمه تعالی شأنه

## یادداشت شاعر

دفترکی که اینک در میان دستان مبارک شماست، در بردارنده دلیگویه‌ها و جان‌مویه‌هایی است که شاعر - اگر شاعرش توان نامید - در صفت و سوگ راحل رستگار، حضرت امام خمینی - سلام‌الله و رضوانه‌علیه - قلمی کرده است. این مسودات، اگر از دل برنخاسته بود و از جان مایه نگرفته بود، ابداً ارزش نشر نداشت .

من سپاسپذیر دوستان واحد ادبیات مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام <sup>س</sup> هستیم که این کمین را نیز، به بهانه در دست داشتن این « کلاف نخ » نخ‌نما شده، به صف خریداران یوسف، راه دادند .

علی اکبر رشاد

بهار ۱۳۸۸



## فهرست مطالب

۱	تلویحات
۱۹	بذر بیداری
۲۱	سالله‌ی باران
۲۳	باز هم اینک
۲۶	رگ‌های «خانه‌ی خورشید» می‌تپد
۲۸	اشاره‌ی گل
۳۱	شش‌شقه
۳۲	سرنخ عشق
۳۳	فریضه
۳۴	فتوی
۳۵	نبض عشق
۳۶	مست قنوت

- ۳۷..... شور ملکوت
- ۳۸..... فصل الخطاب
- ۳۹..... قانون ستاره
- ۴۰..... پونه‌ی غم
- ۴۱..... کهکشون
- ۴۲..... نگاه دل
- ۴۳..... گل مو
- ۴۴..... نوای داغدارون
- ۴۵..... غم هجرون
- ۴۶..... سوار خسته
- ۴۸..... سقراط عشق

خون می‌تراود از طقوم این قلم

- خون دلم -

و اندر عروق ممتد کاغذ

تزییق می‌کنم آن را.

رشاد





## □ تلویحات<sup>۱</sup>

تُنگ قافیه تُنگ است؛

جز با سَبک بی وزن،

بار سنگین دل را نمی توان سبک کرد.

این سینه،

سینایی می جوید بی دیوار،

\*\*\*

زبانی می خواهد  
بی گره،  
و قلمی می طلبد  
جسور،  
تا مگر  
مخاطبین اصلی من،  
«تَفَقَّه» کنند حرفم را.

\*\*\*

تو از کهن ترین زخم عشیره<sup>۲</sup>  
سخن گفتی،  
از کاری ترین،  
چرکین ترین  
جراحت تاریخ،  
و از داغ های باغ،  
داغ های هزار ساله.  
من از خروش تو دانستم که  
استخوان ران شتر  
هرگز «رمیم» نخواهد شد  
و مشتِ شورشگر ربنده،  
میراث عشیره ی من است.

\*\*\*

قاسطین، مارقین و ناکثین،  
از مصالح «ساده‌لوحان موجّه»  
اینک پلی ساخته‌اند  
تا به تو  
ای محمدیّت ناب!  
و ای علویّت محض!  
یورش آورند.

شگفتا!

تو در پایتختی امّا  
خط به خطّ «ملل و نحل شهرستانی»<sup>۳</sup> را  
زیر چشم داری.  
از جمله‌ی «صفات ثبوتی» تو  
«علم تفصیلی» به حوادث است،  
مجامله و مصلحت‌اندیشی  
از «صفات سلبی» توست.

خوشا روزی که  
«حکمت نظری» چشمانت با «حکمت عملی» دستانت،  
به هم آمیزد،

آن‌گاه  
تو «سوره‌ی برائت» تلاوت خواهی کرد،  
و ذوالفقار،

چشم فتنه را  
از حدقه در خواهد آورد؛  
«آیه‌ی کَنز»، خواهی خواند  
و استخوان ران شتر  
«كَعْبُ الْاِخْبَار»<sup>۴</sup> را،  
تأدیب خواهد نمود،  
و این «حکمتِ مُزْدَوِج»<sup>۵</sup> دیگر است که  
تواش تأسیس کرده‌ای.

\*\*\*

تو در سال پنجاه و هفت  
فرعون را غرقه ساختی  
و اینک (سال شصت و هفت)  
سامریان (حمّالان اسفار)،  
طغیان کرده‌اند.  
و «گوساله» ای در سینه دارند  
که نسبش به «گاو صندوق‌های بزرگ» می‌رسد!  
برخی قیام را  
دو نِ شأنِ خود می‌پندارند  
اما شیفته‌ی «جلوسند»،  
اینان با قیام، کینه‌ای دیرینه دارند،  
«نوافل» را حتی

نشسته می خوانند!

چون قیام حال می خواهد و آن‌ها از «حال» بی خبرند!  
و «مستقبل» را

تنها تا مسافت سه سانتی می بینند

(فاصله‌ی چشم‌های بی فروغ، تا نوک بینی برآق)

- البته اگر عینک جُعدیشان را بزنند. -

«منطق‌الطَّیر»<sup>۶</sup> را بسیار می خوانند،

به خاطر کشف «مضافُ إلیه» آن،

چرا که به «مضافِ» آن پایبند نیستند!

بین آن‌ها و «مَرَدَه‌ی مُتَنَسِّک»<sup>۷</sup>

«تقابلِ اضافه»<sup>۸</sup> برقرار است!

و اصولاً آن‌ها

خود نوعی «عَرَضِ اضافه» اند.

«تَهْجُد» را با «تَحْجُر»

لازم و ملزوم می دانند!

و بدین سبب است که

از طلوع فجر انقلاب تاکنون،

«سنگ» اندازیشان

هرگز به قضا نرفته است!

اینان بطنشان درد می کند

و «بطن» را مصدر می دانند

و «مصدر» را نیز «اصل کلام»،  
پس همه‌ی حرف و حدیث‌شان، بر سر «بطن» است!  
اصلاً همه‌ی کلمات اینان،  
از «مصدرشان مُشتق» می‌شود،  
و علمشان هم «کیف نَفسانی» است!  
من این همه را  
از باب «تشبیه معقول به محسوس» گفتم  
اگر نه، «در مثل مناقشه‌ای نیست».

\*\*\*

گر چه بحث «امور خاصّه»،  
در میان «عامّه»<sup>۹</sup>  
خلط مبحث است و ناپسند،  
اما من، تنها «فهرست»<sup>۱۰</sup> «اشارات و تنبیهات»<sup>۱۱</sup> تو را  
می‌نگارم،  
از «تلویحات»<sup>۱۲</sup> هم مضایقه کردن،  
اِغراء به جهل است!  
ألفیّه‌ی ابن مالک<sup>۱۳</sup>  
سینه‌ها را اشغال کرده است  
و تفسیر آیات مهجور  
از «دروس جنبی» حوزه است!

مُغْنِي اللَّيْبِيبِ<sup>۱۴</sup>

ما را از نهج البلاغه،

مستغنی نمی‌کند،

و فروغ «اصول فقه» - (اصول فروع) -

نباید «اصول دین» را

تحت الشعاع قرار دهد.

«تسلسل لایقفی»<sup>۱۵</sup> خارج «باب طهارت»

و «دور مصرح»<sup>۱۶</sup> تدریس و تدرّس مکرر ابواب

«استصحاب، اشتغال و برائت»<sup>۱۷</sup>

کی تمام خواهد شد؟

گویا دچار وسواسیم

و در انتهای هر دوره،

شک می‌کنیم که آیا «علم» حاصل شد؟

و استصحاب می‌کنیم

حالت سابقه (جهل) را!

و دوباره: ....

«روز از نو، روزی تکراری از نو»!

کدامین «مجلس مؤسّتان»

یاسای بی‌اساس «نظم ما، در بی‌نظمی است»<sup>۱۸</sup> را،

باید تغییر دهد؟

و سرانگشت چه کسی،

گره‌های بی‌شمار «حوادث واقعه» را  
خواهد گشود؟

\*\*\*

بازی مسخره‌ای است:

«خط بازی»

(خاله‌خاله بازی سیاسی!

و قهر و مهرهای کودکانه!

در خانه‌ی من

انقلاب، سرباز هفت ساله‌ای دارد

او حتی از این بازی بدش می‌آید!

و این شگفت‌آور است که

انقلاب، ده ساله شده است

اما برخی «رجال» سیاسی،

هنوز «هفت ساله» نشده‌اند!

تو قائل به «اصالت وجود انقلاب» هستی

اما خطوط،

- هر یک، با «دلیل علیلی» -

می‌خواهند «ماهیت اعتباری» خود را

تثبیت کنند.

تو وجود را، «مشترک معنوی» می‌دانی،

آن‌ها به «اشتراک لفظی» وجود انقلاب، معتقدند!



و می‌گویند:

«مراتب وجود»،

«انواع مستقلّی» هستند و با هم «مباین»!

تو «وحدت» را، «مساوق وجود» می‌دانی

آن‌ها «تَشْخُص و وجود» را

در «کثرت و تقابل»، جست‌و‌جو می‌کنند!<sup>۹</sup>

\*\*\*

میان دل تو و محراب و سرو

نسبتی است:

هر سه مخروطی شکل‌اند،

هر سه آسمانی‌اند،

اما با این تفاوت که

دل تو «عَرْش الرَّحْمَان»<sup>۲۰</sup> است

(پایتخت خدا)

و دیری است، تمام مواضع آن

- بدون کم‌ترین مقاومت -

به اشغال خدا در آمده است،

و نیز دل تو - همچون سرو و محراب -

سر به هوا نیست!

برخی «محراب»ها

- برخلافِ موضوعِ له خود -

گعده‌گاه قاعدان شده است!

و سروها را هم

به فتوای پاپ،

در کریسمس سر بریده‌اند

تا مبادا

«زبان سرخ» بکشایند!

\*\*\*

تو نهال کدامین سرو را،

در ذهن حجره‌ی مرطوب کاشتی

که در دشت فیضیه، اکنون

جنگلی از کاج و، سرو و صنوبر

قامت برافراشته است؟

ای تناور سرسبزِ سرافراز!

آیا تو، خود را غرس کرده‌ای

که همه‌ی جوانه‌ها،

به جوانیِ تو می‌مانند؟

\*\*\*

راستی

آن کوزه‌ی مقدس مطرود اکنون کجاست؟

تا به رسم تَبْرُک و استشفاء

نمی‌از تراوه‌ی آن را،

تقدیم خضر کنیم!

«سُورِ شَهِید»<sup>۲۱</sup> بحر عمیقی است،

کجا در کوزه می‌گنجد!

انفاس قدسی تو

در دروس حکمت و عرفان،

آن سال‌ها چه کرد

که مَدْرَسِ زَیْرِ کِتَابْخَانَه

همچنان با عرشِ هَمَاوردی می‌کند<sup>۲۲</sup>

و درسِ فقه تو

با جان‌ها چه می‌کرد

که آجرِ آجرِ دیوارهای مسجد سلماسی

هنوز هم

عشق را می‌فهمد؟<sup>۲۳</sup>

\*\*\*

در مدرسه‌ی عشق،

ثبت‌نام کرده‌ایم

تا در محضرِ چشمانت،

«حکمةُ الاشراق» بیاموزیم،

تا از مَدْرَسِ غَمْزَه‌ات،

«شوارقِ الالهام»<sup>۲۴</sup> فراگیریم.

تو «ابوالبرکاتی»<sup>۲۵</sup>،

«مفاتیح الغیب»<sup>۲۶</sup>، در میان دستانِ توست،

«قانون تجلیاتِ الاهیّه»<sup>۲۷</sup>

از «عقل سرخ»<sup>۲۸</sup> تو مایه می‌گیرد.

به گواهی آیه‌ی «قُلِ الرُّوحُ...»<sup>۲۹</sup>

تو از «أمرِ خدایی»

و مادرِ روزگار،

از باز زادنِ چون تویی، سترون است:

که «الوَاحِدِ لَا يَتَّصِرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ»<sup>۳۰</sup>

تو در آغازِ راه، «یک» بودی،

اَما نه «بِالْعَدَدِ»،

و ما،

بی‌شمار، صفرها،

و ایران نیز

یک اقیانوس «هیچ»،

ما به فتوای تو،

عزمِ عشق کردیم

و طبقِ مَناسک تو،

إِحْرَامِ حَرَمِ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ را بستیم

که سفرمان

به صفرالمظفر منتهی شد.

\*\*\*

چشمان تو،  
هرگز مشمول مرور زمان نخواهد شد،  
همه‌ی صفات تو،  
«عین ذات» تواند  
- (هرگز تغییر نخواهند کرد) -  
شگفتا  
تو بعد از پیروز شدن هم  
انقلابی مانده‌ای!

\*\*\*

چشمان رمق دیده‌ی تاریخ،  
برای نخستین بار بود که می‌دید  
چکمه‌های سرخ،<sup>۳۱</sup>  
در وادی مقدّس تو  
خلع می‌شوند،  
و چشم کفر ورشکسته  
در عرش، خدا را زیارت می‌کند.<sup>۳۲</sup>  
دریچه‌ای که تو،  
قصد گشودنش را داشتی،  
به خاطر «عدم قابلیت قابل» مفتوح نشد،  
اگر نه، ایرادی در فاعلیّتِ تو نیست،

و این طبیعت خُفاش است که

از نور می‌گریزد.

تو در همان آوان

- در جبهه‌ای دیگر -

دروازه‌ای گشودی

به فراخی همه‌ی خاک،

و به یمن اعجاز فتوایت

«آیه‌های شیطان» باطل شد.

\*\*\*

من، به آن شَمَد، رَشک می‌برم

که همیشه، مخلصانه تو را در آغوش می‌گیرد

و با خضوع تمام

بر قدم‌های تو

بوسه می‌زند

من با تمام خلوص می‌گویم:

زهی به سعادتِ نعلینِ پینه‌خورده‌ی تو!

\*\*\*

تعلیقه‌ی تو بر «نامه‌ی امام سجاد(ع)»<sup>۳۳</sup>

منشور بیداری بود و انفجار نور،

اَما

مثل همیشه،

پیامت شهید شد  
و پیکر مطهر او را  
در راهپیمایی‌های پر طمطراق  
با شعار فراوان تشییع کردند،  
و با «آب و تاب»  
در اشک تمساح، غسلش دادند  
و زیر «آوار تیترا»های درشت مطبوعات؛  
به خاکش سپردند،  
و در همایش‌های تشریفاتی،  
با حضور سلسله‌ی جلیله، و مقامات «کشوری» و «لشگری»  
از آن «جلد آشیان»  
«تجلیل» در خوری به عمل آمد!  
و لابه‌لای بندهای قطعنامه‌های بی‌روح  
روح کلام تو را، به بند کشیدند!  
و هر جناح، با قطعه‌ای از آن  
ردایی دوخت،  
برازنده‌ی قامت خویش.  
نخل‌های دستانت،  
هماره در اهتزاز باد!  
«نماز شفع دو چشمت»  
همیشه در قیام و قنوت،

تا درفشِ سرسبز و  
دل سپید و  
دامن به خون خضاب را  
به خورشیدی بسپاری!  
آمین!

تهران،

دوازدهم اسفند یک هزار و سیصد و شصت و هفت

---

۱. تلویحات، حاشیه‌ای است بر فراخوان حوزه‌ها به نقد و نواندیشی دینی، که در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ از سوی حضرت امام خمینی(س) شرف صدور یافت و «منشور روحانیت» نام گرفت. این فراخوان فرخنده، فریاد پتک‌آسایی بود که بر سندان سرد سکوت و سنت‌پرستی فرود آمد و باید آن را نقطه‌ی عطفی در باب تحول نظام و نهاد دانش و دانشمندی دینی قلمداد کرد.

۲. عشیره‌ی من، همان دودمان جهاد و اجتهاد، حوزویان و روحانیان پاک نهادیند که «آدلاءً عَلَی اللّٰه» اند و «أَمَنَاءُ الرُّسُلِ»، «حُصُونُ الْإِسْلَامِ» اند و «منذران امت»، و تاریخ بلند و بالنده‌ی ایران عزیز نیز گواه است که در این کشور، همواره آنان مرزبانان حماسه و حریت بوده‌اند و مرزداران آزادی و استقلال؛ امام عزیز به همین عشیره عرشی تعلق داشت.

۳. «ملل و نحل»، اثر گرانسنگ علامه ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی از علمای قرن ششم هجری.

۴. «كُغْبُ الْأَحْبَارِ»: ابواسحاق، كُغْبُ ابن مَاتِعِ الْجَبْرِ، یهودی‌الاصل بود و در زمان خلیفه‌ی دوم اسلام آورد و به خاطر تحریف معنی آیه‌ی کنز (که در نكوهش زراندوزی و خودداری از انفاق نازل شده) مورد خشم ابوذّر واقع شد و ابوذّر با كوفتن استخوان ران شتر بر سر او، فرق او را شكافت.



۵. «حکمت متعالیه» و «فلسفه‌ی مُرَدَوُج»: نام مکتب فلسفی صدرالمُتألهین شیرازی است. وی با پیوند قرآن، برهان و عرفان، این دستگاه فلسفی را پی افکند. حضرت امام نیز با تلفیق و توأم ساختن حکمت علمی و حکمت عملی در عصر ما، الحق حکمتی برین در تدبیر حیات جمعی امت بنا نهاد.
۶. «منطق الطَّیْر»: زبان مرغان، مأخوذ از آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی نمل «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ...»، نام اثر نامی شیخ عطار.
۷. مَرَدَه: بر وزن ظلمه، جمع مرید، مرده‌ی متنسک: مریدان مقدس مآب.
۸. «تقابل اضافه»: یکی از انواع تقابل می‌باشد. در تقابل اضافه، از عدم یک طرف، عدم طرف دیگر لازم می‌آید. مانند تقابلی که میان «تحت و فوق» متصور است.
۹. «امور عامه و الاهیات بالمعنی الاعم»: نام بخشی از فلسفه، و «الاهیات بالمعنی الاخص»: نام بخش دیگر آن است.
۱۰. «فهرست»: نام اثر مشهور شیخ طوسی(ره)، در علم رجال.
۱۱. «اشارات و تنبیهات»: واپسین اثر حکمی شیخ‌الرئیس بوعلی سینا.
۱۲. «تلویحات»: جمع تلویح، از دور به چیزی اشارت کردن، نام یکی از تألیفات شیخ اشراق سهروردی.
۱۳. «ألفیه»: اثر منظوم محمدبن مالک، در قواعد نحوی و صرفی است و از متون درسی دوره‌ی مقدمات حوزه‌هاست.
۱۴. «مغنی اللبیب عن کتب الأعراب»: تألیف جامع ابن هشام، در علم نحو، این کتاب نیز از متون درسی حوزه‌هاست.
۱۵. «تَسْلَسُلٌ لِإِيقَی»: تسلسل ممکن، مانند تسلسل اعداد که تا بی‌نهایت می‌توان شمرد و حدّ یقف ندارد.
۱۶. «دور مُصَرَّح»: دور بی‌واسطه و دور بین، مقابل دور مضمّر.
۱۷. عنوان‌های اصول و فصول عمده‌ی علم اصول فقه.
۱۸. این عبارت، که از سوی یکی از فقهای بزرگ معاصر، در مقابل پیشنهاد رضاخان در مورد ایجاد نظم جدید در حوزه - البته به قصد قبضه‌ی آن - طرح شد در ظرف زمانی خود، جمله‌ای بود بس حماسی و حکیمانه که دسیسه‌ی رضاخان را خنثی و ناکام ساخت، اما اکنون اگر کسی بدان تفوه کند سوراخ دعا گم کرده است.

۱۹. در این بند، به برخی عناوین و اصطلاحات بخش امور عامه‌ی حکمت، تلمیح شده است.
۲۰. «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ»، دل مؤمن عرش خداست.
۲۱. حضرت امام فرمودند: از کوزه‌ای که مصطفی (ره) آب نوشیده بود برخی متنسکان آب نخوردند بدین بهانه که پدر او فلسفه می‌گوید! - سُور: بر وزن قُرب: پس خورده - سُورُ الْمُؤْمِنِ شِفَاءٌ: پس خورده‌ی مؤمن شفا است.
۲۲. حضرت امام (س) دروس حکمت و عرفان راه، در مَدْرَسَ زَیْر کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه تدریس می‌فرمودند.
۲۳. مسجد سلماسی نام مسجدی است که حضرت امام (س) دروس فقه خود را در آن تدریس می‌فرمودند.
۲۴. «شِوَارِقُ الْإِلَهَامِ»، اثر گرانقدر کلامی حکیم فیاض لاهیجی در شرح تجربیدالاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی.
۲۵. «هَبَةُ اللَّهِ مَلَكَانَ ابِوَالْبَرَكَاتِ»: طیب و حکیم قرن ششم هجری.
۲۶. محیی‌الدین بن عربی، شیخ اشراق سهروردی و نیز صدرالمتألهین، هر یک اثری بدین نام دارند.
۲۷. «قانون»: نام اثر مشهور طَبَّی ابن سینا - تجلیات الاهیة: از آثار محیی‌الدین عربی.
۲۸. «عقل سرخ»: از تألیفات شیخ اشراق.
۲۹. «بَسْتَلُّونَكَ عَنِ الرَّوْحِ، قُلِ الرَّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». اسراء (۱۷): ۵۸.
۳۰. قاعده‌ی «الواجِد» یکی از قواعد فلسفی است؛ این قاعده می‌گوید: از علت مجرد واحد، جز معلول واحد صادر نمی‌شود.
۳۱. اشاره است، به کیفیت ملاقات شوارد نادره - به نمایندگی از رهبری اتحاد جماهیر شوروی (قبل از فروپاشی) - با حضرت امام (س).
۳۲. «مَنْ زَارَ مُؤْمِنًا فِي بَيْتِهِ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»، هر کس مؤمنی را در خانه‌اش دیدار کند، مانند آن است که خدا را در عرش، زیارت کرده است.
۳۳. نامه‌ی نکوهشبار امام سجاد (ع) به روحانی دربار اموی، محمدبن مسلم زهری.

## □ بذر بیداری

می چکاند ماشه‌ی گرم زبانش را  
- مرد مردستان -  
می شکافد عمق ظلمت را  
طنینی سرخ  
و درون مغز خصم خلق می‌روید  
واژه‌ای سربی.

نیم قرن است او  
در بسیط مزرع دل‌ها  
می‌فشاند بذر  
- بذر بیداری -  
تا فراز آید دوباره جنگلی دیگر،  
جنگل جنبش،  
جنبش جنگل.

تهران،  
زمستان یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت

## □ سلاله‌ی باران

در فصل مرگ درختان،  
در قرن قحطی طوفان،  
در تنگنایی خورشید  
می‌رفت تا که بسوزد  
این سرزمین عطشناک  
- در هرم فاجعه -

اما  
دستان سبز و زلالت  
خورشید کِشت هزاران.  
ای از سلاله‌ی باران!  
وی از نژاد بهاران!  
اینک

هر آجر و هر سنگ  
- در این مدینه‌ی خون خیز -  
قلبی تپنده و سبز است  
از خطبه‌های رسایت.  
و اندر تمامی اعصار  
سرو و ستاره بروید  
در ذهن حجره‌ی مرطوب،  
زان بذر سرخ که کِشتی.

تهران،  
بهار یکهزار و سیصد و پنجاه و نه

برای تنهایی‌های حضرت امام<sup>(ع)</sup>

□ باز هم اینک...

باز هم جنگ جمل برپاست

باز هم صفین،

باز آنک

نهروانیها...،

باز قرآن بر سر نیزه است،

باز در تاریکی شب

- در دل محراب -

برق یک شمشیر می‌روید.

باز هم اینک

علی (ع) تنه‌است.

باز هم تکرار...!

باز هم ستارخان

زخمی است.

باز هم، شیخ شهید نور

می‌دهد هشدار،

ایستاده پایدار

اما به پای دار.

باز در انبوه جنگل،

کوچک مظلوم

می‌شود قربانی سازش.

باز «حیدرخان عموغلی»ها

برای از قفا خنجر زدن،

آماده می‌گردند.

باز در مرطوب این جنگل،

قارچ می‌روید

- رفیق خلق! -

\*\*\*



با توام  
ای «دلک تاریخ»!  
زین همه تکرار یک صحنه،  
چه می خواهی؟  
تو شکست نسل ها را،  
تجربه کردی بارها،  
اما  
لااقل یک مرتبه،  
یک مرتبه حتی!  
صحنه ی پیروزی یک نسل را...  
هرگز!  
تو برای تجربه  
این صحنه را  
یک بار بازی کن.

تهران،

پاییز یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت

## □ رگ‌های «خانه‌ی خورشید» می‌تپد

این نسل تازه خیز،  
این نسل نوشکفته‌ی بیگانگی ستیز  
گل‌های کاغذین تو را  
ای فرنگ مست!  
دیگر نمی‌خرد.  
سوغات «ایسم»‌های خطه‌ی تو،

در دیار ما

مصرف نمی‌شود؛

بشکست رونق بازاریت ای فرنگ!

دیگر سپیده است،

رگ‌های خانه‌ی خورشید می‌تپد،

پاجوش‌های تازه‌ی این سرو دیرسال

در قلب صخره‌سان نظام تباه تو

افکنده بس شکاف؛

دیگر طبق‌کشان تبه‌کار خویش را

زی خود فراخوان،

گلبوته‌های مزرع مصنوعی تو را

هرگز نمی‌خرد

این نسل تازه جوش.

قم،

پاییز یک هزار و سیصد و پنجاه و شش

پیشکش به:

زمینه سازان ظهور، بسیجیان،

که در اجابت اشارات حضرت امام (س) سر از پا

نشناخته به میادین جانبازی شتافتند.

## □ اشاره ی گل

اذان سپهره بلند است بر مناره ی گل  
که: عن قریب ز ره می رسد سواره ی گل.

ببین چه ولوله افتاده بر بسیط چمن  
ز بی قراری مرغان به یک اشاره ی گل!

به باغ ما، ز گلی شد بهار خون آغاز  
اگر کنون شده از حد برون شماره‌ی گل.

به چشم شب‌نم باغ خدا، گل افتاده است  
ز بس گریسته بر جسم پاره‌پاره‌ی گل.

«هر آنکه کشته نشد، از قبیله‌ی ما نیست»<sup>۱</sup>  
شنو حدیث ولایت تو از زُراهی گل.

چهارده سده شد ز آفت دو هفت ایوان  
که سکه گشت به نام دو هفت پاره‌ی گل.<sup>۲</sup>

تذرو خسته سراسیمه می‌کند فریاد  
مگر فتاده به طرف چمن شراره‌ی گل!؟

به روی شانهِی هر شاخه، می‌برد دل را  
قرار و جنبش پر غنچ گوشواره‌ی گل.

شب فراقی بود بی‌قرار دلبر هم.  
گواه من نم رخسار پرستاره‌ی گل.

ز درس «عافل و معقول و عقل» دل برگیر  
حکیم غرق جنون شد خود از نظاره‌ی گل.

رشاد! غنچه‌ی خونین دل شکفت مگر؟  
که بوی تازه‌ی خون می‌دهد هزاره‌ی گل.

تهران،

زمستان یکهزار و سیصد و شصت و چهار

---

۱. وَاللّٰهِ مَا مِناَ اِلَّا مَقْتولٌ شَهِيدٌ / امام صادق(ع) (بحارالانوار، ج ۲۷) مصراع را وامدار نظییری(ره) هستم.

۲. ملهم از بیان حضرت امام(س) است که فرمود: این که شب میلاد رسول‌الله(ص) چهارده ایوان از کاخ مداین فرو ریخت، شاید حاکی از این باشد که چهارده قرن بعد، نظام شاهنشاهی منقرض شده و حکومت نبوی در ایران برپا خواهد شد.

چند رباعی تغزل با امام<sup>(ع)</sup>

□ شفشقه

ای شفشقه‌ی دوباره‌ی مسلک عشق!  
میراث بر تمام مایملک عشق!

ایم‌ای تو رمز عملیات دل است،  
با غمزه‌ات آغاز شود پاتک عشق.

## □ سرنخ عشق

بی‌واهمه طی کنیم، تا مسلخ عشق  
- با حکم تو - هر لحظه دو صد فرسخ عشق،

بر طبق گزارش هزاران عاشق  
در خانه‌ی تو کشف شده سرنخ عشق.



## □ فریضه

خفاش‌وشان به فکر دفع عشقند،  
دو دیده‌ی تو نماز شفع عشقند،

هم امر تو، هم نهی تو بر دل فرض است،  
سوگند به تو هر دو به نفع عشقند.

## □ فتوی

با بودنت ای نوح! غم از هایل نیست،  
آرامش امواج کم از ساحل نیست.

در فتوی تو نماز عشق آسان است:  
با جاری سرخ خون وضو باطل نیست.

## □ نبض عشق

زین پس، تب عشق با تو تنظیم شود،  
روز و شب عشق با تو تنظیم شود،

اوقات نماز دل، دگر بعد از این  
در مذهب عشق، با تو تنظیم شود.

## □ مست قنوت

شبها که تو در نمازی و مست قنوت  
گردد همه جا، به پاس تو غرق سکوت،

دو ساقه‌ی سبز سرو محراب دعاست  
دستان تو، در دو سوی کوی ملکوت.

## □ شور ملکوت

تو عطر قنوت وُتُر را می‌مانی،  
شور ملکوت وُتُر را می‌مانی،

پر غلغله‌ای و ظاهر آرام است،  
فریاد سکوت وُتُر را می‌مانی.

## □ فصل الخطاب

فریاد تو غرش سحاب عشق است،  
گفتار تو سرفصل کتاب عشق است،

در جبهه‌ی هفتاد و دو ملت ای پیر!  
یک غمزه‌ی تو فصل خطاب عشق است.

## □ قانون ستاره

این پیر دل آشنا امام عشق است،  
دلدادهی بیدل مرام عشق است

قانون ستاره را مراعات کنید  
امروز، دگر سکه به نام عشق است.

تهران،

زمستان یکهزار و سیصد و شصت و هفت

چند دوبیتی مویه بر امام<sup>(ع)</sup> ۱

□ پونه‌ی غم

دلی دیرم شده همخونه‌ی غم،  
اسیر غصه و دیوونه‌ی غم.

هر آنچه کاشتم در دل، نرویی  
بجز آلاله‌ی غم، پونه‌ی غم.



## □ کهکشون

نگار مو، به سوی کهکشون رت،  
نگار مو، نه، دل دامن کشون رت.

از آن راهی که او رت، کهکشون موند  
ستاره بس که از دامن فشون رت.

## □ نگاه دل

ندونم: یار ذونه یا نذونه  
که از هجرش، دل دیوونه خونه؟

از آن روزی که یار مو، سفر کرد  
نگاه دل به سوی آسمونه.

□ گل مو

گل مو، در بهارون رفت از دست،  
به روی دست یارون رفت از دست.

الا صاحب‌دلان! یاری نمایید  
دل مو، در جماران رفت از دست.

## □ نوای داغدارون

جمارون بی‌رخت لطفی ندیره،  
بی‌روی فرخت لطفی ندیره.

جهان شد پرنوا، از داغدارون،  
نوا بی‌پاسخت لطفی ندیره.

## □ غم هجرون

چه خوش بی درد ته، درمون ته، یارا!  
الهی جون مو قربون ته، یارا!

به هر که بنگرم داغ تو دیره  
وا که واژم غم هجرون ته؟ یارا!

## □ سوار خسته

بهار اومه، گل و سنبل نیومه،  
نگار مو، به سیر گل نیومه.

تهی بی، شو، چرا آغوش محراب؟  
سوار خسته‌ی دلدل نیومه؟

تهران.

بهار یکهزار و سیصد و شصت و نه

---

۱. گویش لری دوبیتی‌ها را وامدار انس با شعر شیرین باباطاهر؛ این زبان برای مویه و نجوی، صمیمانه‌تر است. دوبیتی‌ها در نخستین سالگرد ارتحال سروده شده است.

در سوگ شوکران نوش عشق  
که با دلی آرام و قلبی مطمئن  
فراغوان عرش را اجابت فرمود.

□ سقراط عشق<sup>۱</sup>

دل صبور تو ای پیر! تاز غم خون شد  
به دشت مهر تو، صدها قبیله مجنون شد.

نیاز بر لب هر ذره ناگهان رویید،  
تمام خاک تمنا شد آسمان مویید.



زالال عکس تو در قاب چشم‌ها گم شد  
ز بس که خون دل از دیدگان مردم شد.

به شوق خاطر تو خاک دل ارم کردند،  
ضریح سینه‌ی تفتیده را حرم کردند.

طناب بند دل خود به میله‌ها بستند،  
ضریح سینه‌ی آشفته را شفا بستند.

هزار دست تمنا تو را دعا کردند،  
هزار حنجره‌ی خسته‌ات صدا کردند.

هزار دیده چو یعقوب، عاشقانه گریست،  
هزار چشم بسیجی، هزار خانه گریست.

هزار دست شکسته به استغاثه شکفت،  
هزار دیده‌ی بی‌سو، هزار دیده، نخفت.

به پیشگاه خدا صد هزار دل مویید،  
هزار پای بریده ره حرم پویید.

کویر و جنگل و دریا تو را دعا کردند،  
ستاره‌های خدا هم «خدا خدا!» کردند.

تو را مگر نستاند خدا، جوانه گریست،  
تمام خاک ذلیلانه، غمگنانه گریست.

تو در درون غمینت چه با خدا گفتی؟  
چگونه زمزمه کردی؟ چسان دعا گفتی؟

کز «اضطرار» تو، تنها نتیجه حاصل شد  
هزار ناله‌ی «أَمَّنْ يُجِيبُ» باطل شد.

تو یاد «بتکده» کردی کرم نمود خدا  
به روی تو در میخانه را گشود خدا<sup>۲</sup>.

به روز واقعه سوگند زخم ما کاری است،  
ز کوچ چلچله‌ی عشق خون دل جاری است.

به روز واقعه سوگند لاله مجروح است،  
دل شکسته‌ی پیر سلاله مجروح است.

صحیفه‌ی دل اسباط شرحه شرحه شده است،  
درون سینه‌ی سقراط شرحه شرحه شده است.

به واژه واژه‌ی آن «نامه» بیکران نفرین!  
هزار بار بر آن «جام شوکران» نفرین!

من از زبان دلم عاشقانه می‌گویم،  
به روح آب قسم صادقانه می‌گویم:

به سوگت ای همه خوبی حماسه خون گریید،  
به روی سینه‌ی کاغذ قلم جنون گریید.

ز سوز اشک مذاہم عذار تاول زد،  
دل از گدازه‌ی هجران هزار تاول زد.

به روح حادثه سوگند جان گل افسرد،  
بهار رفت و خزان شد، جوانه‌ها پژمرد.

به عمق فاجعه سوگند پشتمان بشکست،  
زمین فسرد و زمان مرد و آسمان بشکست.

به شور سبزه قسم (در قیامت رویش)  
به خون سرخ شقایق (علامت رویش):

که سرو قامت سبز جوانه‌ها خم شد،  
تمام خاک ز سوگ تو داغ ماتم شد.

پرنده‌های مهاجر تو را صدا کردند  
تو را ز جمع غم‌آلود ما جدا کردند.

تو را که از همه بودی، زمانه قسمت کرد،  
میان خاک و خدا عادلانه قسمت کرد.

اگر چه بعد تو هم باغ داغ خواهد دید،  
هزار داغ دگر باز باغ خواهد دید.

ولی به روح تو سوگند تا طلوع سحر  
نماز عشق تو برپاست ای شروع سحر!

چگونه مرثیه گویم که خاک می‌داند  
فراز قامت سرو از روش نمی‌ماند.

گیاه رمز عطش را ز چشمه خواهد جست،  
به متن خاک قسم گل دوباره خواهد رُست

قسم به خاک گران خاک را جلالی تو،  
قسم به آب روان تا ابد زلالی تو.

قسم به روح چمن باغ یاد تو سبز است،  
هماره تا ابدیت نژاد تو سبز است.

#### خرداد یکهزار و سیصد و شصت و هشت

- 
۱. خبر تلخ بیماری حضرت امام(س) را هنگامی که در مشهدالرضاع) برای شرکت در کنگره‌ی شعر طلاب حضور داشتم شنیدم. هنگامه‌ی شگفت جاری در حرم عرشی رضوی در آن لحظات، در ابیات مثنوی باز تافته است.
  ۲. بگذارید که از بتکده یادی بکنم / من که از دست بت میکده بیدار شدم.